

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و ششم
آذر ۱۴۰۴ شماره ۳۰۹

تجمع باشکوه هزاران کارگر علیه سیستم پیمانکاری نوید بخش است

در ۲۰ آبان ماه ۱۴۰۴ بیش از سه هزار کارگر پیمانکاری واحدهای پالایشگاهی دوازده گانه پارس جنوبی با تجمع باشکوهی در خیابان‌های منتهی به ساختمان مرکزی ستاد مجتمع گاز پارس جنوبی، مطالبات خود از جمله اجرای ساماندهی، برخورداری از روزهای مرخصی مناسب و بهره‌مندی از طبقه‌بندی مشاغل را مطرح کردند.

اهم مطالبات کارگران پارس جنوبی، بازنگری طرح طبقه‌بندی مشاغل، اجرای طرح اقماری دو هفته کار-دو هفته استراحت برای نیروهای اداری و پشتیبانی، ساماندهی وضعیت رانندگان غیرمالک خودروهای استیجاری و در سطحی فراتر، حذف پیمانکاران و واسطه‌ها است.

طبق خبر منتشره از سوی شورای سازماندهی اعتراضات کارگران غیر رسمی (ارکان ثالث) کارگران ارکان ثالث طبق روال گذشته با دست کشیدن از کار و راهپیمایی پرشکوه خود با اعتراضات کارگری در مجتمع گاز پارس جنوبی اعلام همبستگی کردند. به چند نکته مهم این تظاهرات، مطالبات مطروحه و چشم انداز این جنبش اشاره می‌کنیم:

یکم: تجمع در ۲۰ آبان ۱۴۰۴: بزرگ‌ترین **تجمع قانونی** کارگران پیمانکاری پارس جنوبی با بیش از ۳۰۰۰ شرکت‌کننده بود. کارگران مطالبات خود را در چارچوب نظام سرمایه داری حاکم و مرزبندی با قدرت‌های خارجی و جریانات وابسته طرح کرده و خواهان پیگیری آن شدند. رژیم جمهوری اسلامی تا کنون با ترفندها و بهانه‌های مختلف از جمله مسائل امنیتی و یا ضعف تشکلات کارگری وعدم موضع‌گیری روشن آنها در قبال قدرت‌های امپریالیستی بازداشت و به سرکوب کارگران پرداخته ... ادامه در صفحه ۲

نفوذ گسترده و جاسوسی موساد در ایران از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

جنگ تجاوزکارانه دوازده روزه اسرائیل علیه ایران را باید از زاویای مختلف مورد بررسی قرارداد، از جمله آن که رژیم صهیونیستی نمی‌توانست به راحتی به ایران حمله کرده و به سادگی چهره‌های مهم نظامی و دانشمندان هسته‌ای را ترور کند زیرا ایران با اسرائیل هیچ‌گونه مرز هوایی، دریایی و زمینی ندارد، بنابراین آنچه موجب شده در قبال صهیونیست‌ها، شاهد اقداماتی چنین گستاخانه‌ای از سوی آنها باشیم، صرفاً ناشی از پروژه نفوذ و جاسوسی در بالاترین ارکان نظامی امنیتی ایران است و به همین دلیل علیرغم آن که مردم ایران این تجاوز را محکوم کردند و برخلاف تصورات اسرائیل و نوکرانش برای امپریالیسم و صهیونیسم هورا نکشیدند و نیروهای مسلح ایران نیز بویژه در روزهای پایانی جنگ پاسخ محکمی به متجاوزین صهیونیست دادند، اما به دلیل نفوذ جاسوسان داخلی خسارات فراوان مالی و انسانی به ایران وارد شد. برای روشن کردن چرایی این مسئله به چند نکته مهم می‌پردازیم:

یکم: جاسوسی یکی از عرصه‌های جنگ میان قدرت‌های رقیب است. در سراسر جهان تمام قدرت‌های بزرگ، منطقه‌ای و یا ممالکی که توانایی‌های لازم را در این امر دارند، به جاسوسی برای پی‌بردن به اسرار رقیب مشغول‌اند. این امر هرگز مسئله پنهانی نیست. اغلب ممالک جهان دارای خدمات امنیتی و سرویس‌های جاسوسی هستند و با تعیین استراتژی و اقدامات مشخصی، که برنامه‌ریزی می‌کنند، تلاش دارند به اسرار طرف مقابل با انواع حیل دست پیدا کنند. این جنگ معمولاً پنهان است و در خفا صورت می‌گیرد و این خود از ماهیت این مبارزه برمی‌خیزد.

در این عرصه مبارزه، شکست هست و پیروزی هم وجود دارد. رقیب می‌تواند به اسناد مهم و یا کم‌تر مهم یکدیگر دست پیدا کنند. در استراتژی سازمان‌های جاسوسی آنها با سیاست دوراندیشانه و درازمدت حتی افراد دست‌پرورده را در «آب‌نمک می‌خوابانند» و با نفوذ در دستگاه‌های اداری دشمن تا می‌توانند از آنها اطلاعات جمع‌آوری می‌کنند. با این شیوه، جاسوسان خفته، که بعد از مدتی فعال می‌شوند، در شبکه نفوذی به عملیات می‌پردازند. سازمان‌های امنیتی از «پرستوها»، که مهرویان آموزش یافته هستند، برای برقراری رابطه جنسی با مقامات سیاسی، نظامی و یا علمی دشمنان خود بهره می‌برند و با نفوذ آنها در منابع دشمن به اسرار مورد نظر خویش دست می‌یابند. آنها حتی با جمع‌آوری تصاویر و اسناد روابط نامشروع از قربانیان خویش، آنها را تحت فشار قرار می‌دهند و مجبور به همکاری طول‌مدت می‌کنند. همه این روش‌ها شناخته شده است و همه ممالک جهان از آنها استفاده می‌کنند. ... ادامه در صفحه ۳

چرخش به شرق، گسست از غرب: چرا «مشوق»ها آینده ایران را نمی‌سازند

نشریه «فارن پالیسی» (Foreign Policy) در تازه‌ترین گزارش خود سیاست خارجی ایران را بیش از پیش متمایل به شرق توصیف کرده و این روند را حاصل مستقیم تداوم فشار، تهدید و تحریم‌های غرب دانسته است. اما این اعتراف در لفافه تحلیل دیپلماتیک و به ظاهر کارشناسی، چیزی نیست جز اذعان ناگزیر به شکست استراتژی‌ای که غرب طی بیش از چهار دهه در قبال ایران دنبال کرده است. استراتژی‌ای که بر اساس سه ستون اصلی شکل گرفته بود: «منزوی سازی ایران در عرصه بین‌الملل»، «تضعیف بنیان‌های اقتصادی کشور از طریق تحریم و مهار»، و نهایتاً «تغییر رفتار یا ساختار حاکمیت ایران از طریق فشار سیاسی و تهدید نظامی». امروز، حتی رسانه‌های مرجع غربی نیز مجبور به اعتراف‌اند که این پروژه شکست خورده است.

واقعیت آن است که ایران در اثر این فشارها نه تنها فرو نپاشید، بلکه از دل بحران‌ها مسیر تازه‌ای را گشود؛ مسیری که آن را به یکی از کانون‌های اصلی بازآرایی ژئوپلیتیک جهان بدل کرده است. این همان نکته‌ای است که «فارن پالیسی» با زبان هشدار بیان می‌کند: غرب دیگر نمی‌تواند واقعیت را پنهان کند که ایران دیگر یک «کشور مسئله‌دار» در حاشیه نظام جهانی نیست، بلکه به بازیگری فعال و تأثیرگذار در معادلات منطقه‌ای و جهانی تبدیل شده است. این انتقال از حاشیه به متن نه حاصل یک انتخاب تاکتیکی یا چرخشی موقت، بلکه نتیجه منطقی تاریخ و ثمره مقاومت یک ملت در برابر سلطه بوده است.

اگر غرب می‌پنداشت که با تحریم‌های فلج‌کننده می‌تواند اقتصاد ایران را به زانو در آورد، امروز می‌بیند که همین فشارها ایران را وادار به تنوع‌بخشی به روابط خارجی و یافتن مسیرهای تازه همکاری با شرق کرده است. اگر تصور می‌کرد که با تهدید نظامی می‌تواند حاکمیت ایران را به سازش وادارد، امروز شاهد است که جنگ‌های نیابتی و تقابل‌های منطقه‌ای ایران را به یک قدرت بازدارنده منطقه‌ای بدل ساخته است. و اگر امید داشت که با منزوی سازی سیاسی بتواند تهران را به انفعال بکشاند، امروز می‌بیند که ایران در پیمان‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی جایگاهی تازه به دست آورده است.

این همان چیزی است که باید آن را منطقی تاریخ دانست: تاریخ ملت‌هائی که در برابر سلطه ایستادگی می‌کنند، به آنان امکان می‌دهد از دل فشارها ظرفیتی تازه برای بقا و پیشروی بیابند. غرب می‌خواست ایران را در حاشیه نگاه دارد، اما فشار بیش از حد، حاشیه را به متن رانده است. مقاومت فعال، ایران را از موضع انفعال بیرون کشیده و به جای آنکه قربانی نظم تک‌قطبی شود، ... ادامه در صفحه ۳

دستها از ایران کوتاه باد!

تجمع باشکوه هزاران... دنباله از صفحه ۱

است. لیکن در تجمع اخیر مسئولین این تجمع و درراشش علیرضا میرغفاری هوشیارانه با سازماندهی کارگران و اعلام موضع شفاف علیه تجاوز نظامی و تحریم های غیر قانونی و طرح شعارهای مشخص معیشتی و صنفی رژیم را خلع سلاح و او را در سرکوب تجمع کنندگان ناکام گذاشت. رژیم درک کرد برهم زدن چنین تظاهرات بزرگی خطر طغیان و شورش کارگری خواهد داشت. از این رو از هرگونه تعرض و سرکوب به صف تجمع کنندگان پرهیز نمود.

دوم: مطالبات اصلی کارگران حذف پیمانکاران، همسان سازی حقوق و اجرای طرح طبقه بندی مشاغل با نگاه همسان دستمزدی و برچیدن ساختار تبعیض آمیز استخدامی بود. از جمله وجود چندین مدل رابطه استخدامی با نظام های دستمزد متفاوت و تبعیض آمیز که موجب آشفتگی صفوف کارگران خواهد شد. کارگران با طرح اینکه افزایش قیمت ها باعث کاهش قدرت خرید آنها و ایجاد شکاف معیشتی شده و باید هرچه سریعتر از آن ممانعت به عمل آورد از تشکیل انجمن ها، کانون ها و اتحادیه های مستقل با مشارکت دموکراتیک و افزایش قدرت چانه زنی سخن گفتند. کارگران امید به داشتن نمایندگان کارگری واقعی در مجلس و ایجاد تغییرات بنیادین در سیاست های کارگری کشور شدند.

سوم: تجمع موفق و باشکوه کارگران بار دیگر نشان داد اولین دغدغه کارگران همین فقدان امنیت شغلی و سیستم بردگی پیمانکاری است، زیرا در پایان هر سال کارفرمای خصوصی می تواند مدت اشتغال کارگر را تمدید نکند. این روش را حتی دولت کارفرمای سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران نیز که مرتب از عدالت و عدل علی سخن می گوید به کار می بندد. به این ترتیب جان و مال و زندگی کارگران در دست شرکت های خصوصی و دولت سرمایه داری است. این حق کثی ها که فقط جنایت نسبت به یک فرد و یا نقض حقوق بشر یک عده زندانی سیاسی نبوده، بلکه نقض حقوق بشر میلیون ها انسانی هست که به صورت برده با جبر و شلاق اقتصادی به کار شاق ادامه می دهند، ما با سکوت فضای مجازی روبرو هستیم. اپوزیسیون بورژوازی و سر سپرده ایران چشمش را بر این همه جنایت نسبت به طبقه کارگر بسته و در مورد وضعیت وی و سیستم نئولیبرال پیمانکاری نه تنها سکوت می کند حتی در اعتراضات خود برای تحقق حقوق بشر و یا دفاع از زندانیان سیاسی حاضر نیست به مبارزات کارگران و فعالان زندانی آن اشاره کند. مبارزه بورژواها که تحت عنوان انحرافی " همه با هم " صورت گرفته و می گیرد، بیگانه نسبت به سرنوشت ایران و طبقه کارگر قهرمان کشور ماست. کارگران هرگز نباید به این بورژوازی مژور اعتماد کنند و باید در پی تراکم و تشکل نیروی شکننده خود باشند تا بتوانند به حقوق قانونی خویش دست پیدا کنند.

چهارم: کارگران بدرستی و با زبان و ادبیات خاص

خود از **ضرورت تشکیل انجمن ها و اتحادیه مستقل صنفی برای چانه زنی با کارفرما سخن گفتند.** اتحادیه های مستقل کارگری در ایران وجود ندارند و این ضعف طبقه کارگر و نخستین عرصه مبارزه امیدبخش برای این طبقه است.

ذاتاً، اتحادیه کارگری سازمانی است که در آن کارگران به عنوان یک طبقه بر اساس اتحاد و همبستگی متحد می شوند تا در شرایط مشخص مبارزه طبقاتی به ایجاد یک وزنه در برابر طبقات مالک و وسایل تولید اقدام ورزد و موفق به کسب مطالبات خویش شوند. بر این اساس، طبقه کارگر نه تنها از خود در برابر حملات مداوم سرمایه داران دفاع می کند، بلکه حملات مستقیمی را نیز علیه طبقه سرمایه دار انجام می دهد و برای تحقق حقوق عمومی و بهبود ابتدایی ترین شرایط کار و معیشت مانند دستمزد، ساعات کار، قرارداد مستمر و دائمی، ایمنی کار، مرخصی، لغو قراردادهای پیمانی موقت و مبارزه برای کسب حقوق عمومی خویش تلاش می کند. اتحادیه های کارگری برخاسته از نیازهای عینی طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی هستند که پایه ای ترین سطح سازماندهی کارگری با تکیه به نیرو و درک خود را نمایندگی می کنند.

اتحادیه های کارگری دارای سابقه به مراتب طولانی تری از مبارزه حزبی طبقه کارگر می باشند، زیرا کسب روزمره آگاهی اقتصادی به مراتب سهل تر از آگاهی سیاسی در طیف طبقه کارگر است، زیرا مدت ها وقت لازم بود و هست تا طبقه کارگر نه تنها به مبارزه مستقل اقتصادی خود دست زند، بلکه از نظر سیاسی به نقش خود به عنوان چرخ پنجم سیاست بورژوازی پایان داده به عنوان تشکیلات مستقل سیاسی کارگری که دارای اهداف سیاسی و طبقاتی است به میدان آید. به این جهت از همان بدو پیدایش اتحادیه های کارگری این تفاوت دیالکتیکی در دو عرصه مبارزه طبقه کارگر مشهود بود و نمی شد آنها را در یک دیگ ریخت و هم زد و تمایز و سطوح متفاوت فعالیت آن را مخدوش نمود.

پنجم: همانطور که اشاره رفت در ایران طبقه کارگر از حق دارا بودن اتحادیه مستقل کارگری محروم است و این است که در درجه نخست که از نان شب هم واجب تر است باید برای به رسمیت شناساندن این حق طبیعی خود، که زمینه اجتماعی بزرگی دارد و حتما مورد تأیید اکثریت قریب به اتفاق طبقه کارگر قرار خواهد گرفت، مبارزه کند. وقتی طبقه کارگر در عرصه مبارزه صنفی به تقویت ظرفیت های لازم دست پیدا کرد آنوقت کارگران از امکانات آموزشی، دانشگاهی کارگری، صندوق دائمی اعتصاب، حمایت حقوقی وکلای برجسته کارگری، فعالیت مطبوعاتی، حمایت روشنفکران، دانشگاهیان، فرهیختگان و بسیاری مسایل دیگر برخوردار می گردند.

برای دستیابی به حقوق کارگری فوق الذکر در ایران باید جسورانه مبارزه کرد. اخیراً زرمزه هائی در صنف حتا حامیان نظام و نمایندگان لایه های پائینی آن مانند یاسر جبرئیلی ها و ایزدی ها و زرشناس ها که منتقد سیاست های نئولیبرالی هستند ... به گوش می رسد که اگر مسئولان امر به خواست های مردم،

طبقات و معترضان به موقع خود گوش ندهند و با بی اعتنائی از کنار آن بگذرند، آن وقت باید با برآمدهای خشونت آمیز فراگیرتر اجتماعی حساب کنند.

روشن است جامعه از طبقات گوناگون تشکیل شده است و با تئوری «خودی و غیرخودی»، مسلمان و غیر مسلمان نمی شود جامعه را اداره کرد. همه آحاد ملت بخشی از مردم ایران هستند و تمام ثروت های ایران به همه مردم تعلق دارد. نمی شود این ثروت ها را به نفع «خودی» ها مصادره و غارت نمود. این لفاظی های بدو انقلاب، امروز به بن بست کامل رسیده است و در میان برخی از دولت مردان حاکمیت این نظریه رشد می یابد که باید امکانات گفتگو با بخش های گوناگون جامعه اعم از آموزگاران، زنان، بازنشستگان و کارگران و... را به وجود آورد تا دولت امکان هدایت جامعه را از طریق این ابزارهایی که به دست می آورد داشته باشد و در شرایط بحرانی امکان این هدایت را از دست ندهد و ناچار نشود به ابزار زور و کشتار متوسل گردد.

تجمع با شکوه هزاران نفره ۲۰ آبان که یکی از دستاوردهای مهم چند دهه اخیر کارگران بوده در اثر بی اعتنائی هیئت حاکمیت و یا ادامه سیاست سرکوب این جنبش، ممکن است با توجه به بحران کنونی و نارضایتی عمومی در ایران تمامیت نظام را به خطر اندازد. لذا در اوضاع و احوال کنونی زمینه مساعدی وجود دارد تا بشود به خواست تاسیس **اتحادیه های مستقل کارگری** بیش تر از قبل تکیه کرد. شرط موفقیت این خواست در درجه اول دوری از مخلوط کردن وظایف حزب طبقه کارگر و امرکسب قدرت سیاسی با وظایف و ظرفیت های یک سندیکای کارگری است.

نظریات انحرافی و آتارکو سندیکالیستی توسط سیاست های «چپ» روانه و ضدکارگری و ماجراجویانه شورایی در سال های اخیر ضربات مهلکی به جنبش کارگری وارد ساخته و آنها را از مسیر مبارزه صنفی و توده ای خود منحرف ساخته است.

درهم ریختن وظایف اتحادیه های کارگری با وظایف حزب طبقه کارگر که برای کسب قدرت سیاسی مبارزه می کند، طبیعتاً وضعیتی را خلق خواهد کرد که بهانه های رژیم را برای سرکوب حرکت های کارگری افزایش خواهد داد تا از ایجاد اتحادیه های مستقل کارگری جلوگیری کند و در نتیجه از فرصتی که به دست آمده است استفاده بهینه نگرود.

کارگران ایران همانطور که در ۲۰ آبان ماه نشان دادند باید چون تنی واحد برای تاسیس اتحادیه یک پارچه و متحد صنفی مستقل کارگری مبارزه کنند که از مقبولیت عمومی برخوردار است. باید از این خواست طبقاتی، دموکراتیک که در خدمت دموکراتیزه کردن فضای سیاسی ایران است حمایت کرد و به این جنبش یاری رسانید.*

سرنوینی رژیم و هرگونه تغییر و تحولی فقط به دست مردم ایران!

نفوذ گسترده و جاسوسی... دنباله از صفحه ۱

دوم: ایران یکی از اهداف سازمان‌های جاسوسی کشورهای منطقه و بویژه غرب و اسرائیل است. تاریخچه خرابکاری این دشمنان ایران نشان می‌دهد که آنها در نیل به اهداف پلیدشان موفق بوده‌اند. ماهی نیست که سرویس‌های امنیتی اسرائیلی موفق به انجام عملیات تخریبی، ترور و صدمه زدن به مصالح ملی کشور ما نشده باشند. سازمان جاسوسی اسرائیل در ایران آزادانه و به دور از چشمان مأموران ضدجاسوسی ایران حرکت می‌کند و اهداف مورد نظر خود را برای تخریب انتخاب می‌کند و با خیال راحت آنها را نابود می‌سازد.

سازمان جاسوسی اسرائیل، «موساد» به قدری با اعتماد به نفس در ایران عمل می‌کند که حیرت‌انگیز است. رهبران اسرائیل به صراحت تهدید می‌کنند که قادرند در هر نقطه ایران هر هدفی را مورد ضربه قرار دهند و هر کس را ترور کنند. آنها با زبان تهدید اظهار می‌دارند که همه چیز را در ایران زیر کنترل دارند و بر اساس مصالح خویش به موقع عمل خواهند کرد. بطوری که عملیات این سازمان مکمل مذاکرات بیهوده و «غیر مستقیم» ایران با آمریکا بر سر اعتماد سازی در عمان است. هر جا کار مذاکرات به بن‌بست می‌رسد، با اشاره اتحادیه اروپا و آمریکا سرویس‌های جاسوسی اسرائیل فعال می‌شوند و آن موانع را در ایران نابود می‌کنند و ایران را در مذاکرات در مقابل عمل انجام شده قرار می‌دهند. به این جهت ایران با پشتوانه ضعیف و از سر ترس و فشار داخلی در این مذاکرات شرکت می‌کند.

مسئولان سابق «موساد» اعلام کردند که در خرابکاری در نظنز، تأسیسات کرج، رودان اسناد هسته‌ای ایران با کامیون و ترور اسماعیل هنیه عضو رهبری سازمان حماس و دهها ترور دیگر دست داشته‌اند و هنوز هم به این کار خود ادامه می‌دهند.

روشن است که بیشتر این اقدامات جنایتکارانه وارداتی نبوده‌اند، بلکه مزدوران خودفروخته‌ای بوده‌اند که انتقام‌جویی از رژیم جمهوری اسلامی را بر مصلحت ملی کشورشان ترجیح می‌دهند.

سوم: باید پرسید علل این وضعیت چیست و چرا مسئولان جمهوری اسلامی قادر نیستند با این هجوم جاسوسان مبارزه کنند؟

به نظر ما دلیل عمده این امر فاسد بودن دستگاه حکومتی و فعال مایشاء بودن مافیای در قدرت است. رژیمی، که به مردم‌اش تکیه نداشته باشد و مورد نفرت عمومی باشد، طبیعتاً قادر نیست بر ضد دشمنان ایران وارد عمل شود.

رژیم جمهوری اسلامی به مردم ایران حقیقت را نمی‌گوید و تصور می‌کند که با دروغ‌گوئی و صحنه‌سازی می‌تواند از قدرت اسرائیل در ایران بکاهد و یا ضعف خود را بپوشاند. این در حالی است که نه تنها مقامات اسرائیلی رسماً از موفقیت‌های امنیتی خویش در ایران صحبت کرده‌اند، بلکه اغلب نشریات و خبرگزاری‌های معتبر جهانی جزئیات عملیات موفق و تخریب جاسوسان اسرائیلی را در ایران منتشر کرده‌اند. البته این فقط همه امکانات اسرائیل در ایران نیست.

اسرائیل مانند سایر ممالک امپریالیستی از جمله آمریکا وانگلیس یا آلمان و فرانسه بر روی مخالفان، که جان‌شان از دست این رژیم به تنگ آمده است، سرمایه‌گذاری می‌کند.

شما حتی شاهد هستید که خانواده قربانیانی، که فرزندان‌شان را در مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم و یا مبارزه با رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی از دست داده‌اند، در وجودشان آنچه‌ناتن نفرتی نسبت به این رژیم ریشه دوانده که در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی از تحریم و تجاوز به ایران حمایت می‌کنند و ابائی ندارند که در کنار جنایتکاری اسرائیل، که دشمن فرزندان و یا همسران آنها بوده‌اند، قرار بگیرند. مردمی که به علت سرکوب و فقر و گرسنگی دین و ایمانی ندارند و با مشت‌ی دروغ‌گو و دزد و فاسد روپرو هستند که منافع ایران را در پای منافع قشری حریص و سرکوب‌گر قربانی می‌کنند، از هرگونه دشمنی و ضربه زدن به این رژیم احساس رضایت دارند.

بخشی از مردم به جائی رسیده‌اند که با دشمنان ایران نیز احساس همبستگی می‌کنند و نابودی منافع ایران را ضربه زدن به جمهوری اسلامی به حساب می‌آورند و این احساس نفرت از این حکومت در کنار نیازهای مالی زمینه بسیار آماده‌ای برای سربازگیری سازمان‌های جاسوسی فراهم می‌سازد. سازمان جاسوسی «موساد»، چه در داخل ایران و چه در خارج ایران، با تماس با ایرانیان از طریق شبکه مجازی و یا حضوری و هزینه کردن مخارج گزاف تیم‌ها و شبکه‌های تبلیغاتی، جاسوسی در خارج از کشور ایجاد می‌کند و آنها را به ایران می‌فرستد و یا در ایران فعال می‌سازد تا بتواند در زمان‌های بحرانی از آنها حداکثر استفاده را بنماید. «موساد» با رخنه در سازمان‌های اپوزیسیون، خریدن رهبران آنها و در دست گرفتن مهار آنها قیح اخاذی از بیگانگان را از بین برده، به طوری که اپوزیسیون خودفروخته خارج از کشور به خودفروختگی خود افتخار می‌کند و اخاذی در مبارزه با جمهوری اسلامی را توجیه می‌نماید و در کنار اسرائیل قرار می‌گیرد. اپوزیسیون انقلابی ایران، که مورد سرکوب خشن جمهوری اسلامی است، باید با این اپوزیسیون خودفروخته نیز، که در ناز و نعمت کمک‌های بیگانه غوطه می‌خورد، مبارزه کند.

چهارم: اینکه «موساد» قادر است تا به این حد در سلول‌های امنیتی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی نفوذ کند و به مصالح ایران صدمه زند مسئول مستقیم‌اش خودرژیم فاسد سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است که زمینه جاسوس‌پروری را آماده ساخته است. مداخله در حریم خصوصی و شیوه زندگی مردم، اعزام نیروهای لباس شخصی برای سرکوب کارگران و اعتصاب‌کنندگان، بازنشستگان، آموزگاران، زنان و دختران و نظایر آنها، تنها زمینه‌ساز قدرت گرفتن دشمنان مردم ایران است. با ادامه چنین وضعی متأسفانه روزی فرا خواهد رسید که مردمی پیدا شوند که یوغ بیگانه را بر یوغ خانواده‌های مافیائی در قدرت، که در آغوش «پرستوها» خفته‌اند، ترجیح دهند. راه مقابله با جاسوسان تکیه به مردم است، رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی باید به حقوق انسانی مردم احترام بگذارد آنها را به رسمیت بشناسد،

مفسدان را با گرفتن رشوه در دستگاه قضائی تیره نکند و در عوض منتقدین چپ عدالتخواه و مستقل را بازداشت و مجازات ننماید؛ و مجازات مفسدان را فقط به مخالفان حکومتی خود محدود کند. رژیم باید به مردم ایران، در مقابل هر کاری که می‌کند، پاسخ‌گو باشد و از دروغ دست بردارد و تصور نکند که مردم احمق هستند و فریب این شگردهای تکراری آنها را خواهند خورد.

رژیم باید حقوق سندیکائی کارگران را برای ایجاد اتحادیه مستقل حرفه‌ای کارگران به رسمیت بشناسد، احزاب را آزاد کند و از دخالت بی‌شمارانه در انتخابات دست بردارد.

رژیم جمهوری اسلامی نباید از «موساد» بترسد، بهتر است از مردم ایران به‌هراسد و به این مردم نجیب، که به خاطر مصالح ملی کشورشان این همه نجابت، صبر و تحمل به خرج داده‌اند، تمکین کند تا بتواند باتفاق جاسوس‌پروری در داخل و خارج ایران را خشک نماید. جزاین راه دیگری برای ممانعت از نفوذ موساد و جاسوسی در ایران متصور نیست.*

چرخش به شرق، گسست از... دنباله از صفحه ۱

به یکی از چالش‌های اصلی آن بدل کرده است. امروز آنچه در گزارش «فاران پالیسی» به عنوان «زنگ خطر» برای غرب توصیف می‌شود، در حقیقت زنگ بیداری برای همه ملت‌هایی است که می‌خواهند راهی مستقل در برابر سلطه جهانی بیابند.

برای درک این تغییر باید نگاهی به حافظه تاریخی ملت ایران انداخت. تاریخ روابط ایران و غرب، تاریخی است مملو از عهدشکنی و خیانت. از امتیازات تحقیرآمیز قاجار گرفته تا اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ از کودتای ۲۸ مرداد که با همدستی سیا و ام‌آی‌۶ بر دولت ملی مصدق فرود آمد تا حمایت بی‌چون‌وچرای واشنگتن از دیکتاتوری پهلوی؛ و پس از انقلاب، از تحریم‌های بی‌پایان تا جنگ‌های نیابتی و فشارهای نظامی، همه نشان از این دارند که غرب هرگز استقلال ایران را برنتابیده است. حتی هنگامی که ایران با حسن نیت توأم با ضعف وارد برجام شد، آمریکا یک‌جانبه عهد شکست و نشان داد که هیچ تعهدی برای پذیرش یک ایران مستقل ندارد. این حافظه تاریخی جمعی، خود بزرگ‌ترین دلیل بر بی‌اعتمادی به وعده‌های فریبنده‌ای است که امروز تحت عنوان «مشوق‌های واقعی» مطرح می‌شود.

در عرصه اقتصادی، چرخش به شرق ضرورتی حیاتی است. تحریم‌ها عملاً ایران را از مدار مالی جهانی مبتنی بر دلار کنار زده و آن را به حاشیه نظام سرمایه‌داری رانده‌اند. تنها راه برون‌رفت، مشارکت در پیمان‌هایی است که سلطه دلار و نهادهای (Bretton Woods) مانند «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» را به چالش می‌کشند. چین با طرح «کمربند و جاده» و روسیه با ظرفیت‌های عظیم انرژی و امنیتی، امکان‌هایی فراهم می‌آورند که ایران بتواند به جایگاه فعال‌تری در تجارت و سرمایه‌گذاری منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دست یابد. در این چارچوب، ایران نه به‌عنوان صادرکننده مواد خام، بلکه به‌عنوان گره‌گاهی کلیدی در کریدورهای... ادامه در صفحه ۴

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران به پیوندید!

چرخش به شرق، گسست از... دنباله از صفحه ۳

نوبین تجاری و مالی ظاهر می‌شود؛ جایگاهی که می‌تواند اقتصاد کشور را از موقعیت انفعالی بیرون بکشد.

از جنبه ژئوپلیتیک نیز، موقعیت منحصر به فرد ایران بار دیگر اهمیت خود را آشکار می‌کند. پیوند راهبردی با قدرت‌هائی که در تقابل مستقیم با هژمونی آمریکا قرار دارند، عمق استراتژیک ایران را افزایش می‌دهد. این پیوندها می‌توانند از آسیای میانه تا خلیج فارس و از قفقاز تا مدیترانه موازنه‌های تازه ایجاد کنند و امکان برقراری یک نظم امنیتی غیرغربی را فراهم سازند. عضویت در سازمان همکاری شانگهای، همکاری‌های نظامی با روسیه، و مشارکت در ابتکارهای منطقه‌ای چین، همه گام‌هایی‌اند در مسیر ایجاد چنین توازن نوبینی که ایران را از آسیب‌پذیری در برابر فشارهای غرب می‌رهاند.

در این میان اما باید بر یک نکته اساسی تأکید کرد: ما در ماهیت سرمایه داری امپریالیستی قدرت‌های نوظهور هیچ تردیدی نداریم. چین و روسیه نیز به‌عنوان قدرت‌های سرمایه‌داری بزرگ، اگرچه در موضع تدافعی هستند اما منافع خاص خود را دارند و در پی تثبیت موقعیت خود در نظام بین‌الملل هستند. آنان نیز در منطق انباشت سرمایه و رقابت‌های امپریالیستی عمل می‌کنند. اما واقعیت آن است که **تقابل این دو بلوک قدرتمند جهانی، خود فرصت‌هایی را برای کشورهای مستقل و تحت سلطه فراهم می‌آورد.** شکاف در صفوف قدرت‌های جهانی، فضای تنفسی برای ملت‌هایی چون ایران ایجاد می‌کند تا بتوانند از این تضادها بهره بگیرند، ظرفیت‌های خود را بازبند و از موقعیت منفعلانه خارج شوند. درست در همین گسست‌هاست که امکان بازیابی استقلال، تحکیم حاکمیت ملی و پی‌ریزی آلترناتیوهای سیاسی و اقتصادی فراهم می‌شود.

با این حال، خطر اصلی در همین جاست که بخشی از نیروهای داخلی، خواه آگاهانه و خواه از سر ساده‌انگاری، فریب «مشوق‌های» غربی را بخورند و در رویای بازگشت به دامن غرب، استقلال ملی را در معرض معامله‌ای خام‌دستانه قرار دهند. این رویای بازگشت، در واقع چیزی جز بازسازی یک تراژدی تکرارشونده نیست؛ تراژدی‌ای که ملت ایران بارها بهای سنگین آن را پرداخته است. «مشوق»‌های غربی، هر بار که عرضه شده‌اند، مقدمه زنجیرهای تازه‌ای بوده‌اند: از وام‌های مشروط و طرح‌های به ظاهر توسعه‌ای که در باطن اقتصادها را به گروگان «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» درآورده‌اند، تا توافقی‌های یک‌جانبه‌ای که همیشه با تفسیر دلخواه واشنگتن و نقض آشکار عهدها همراه بوده است. وعده‌های رفع تحریم نیز چیزی جز سرابی برای خریدن زمان و کاستن از فشارهای داخلی بر دولت‌های غربی نبوده‌اند؛ همان‌گونه که در تجربه برجام، ایران نه تنها به حق مشروع خود نرسید، بلکه با نقض آشکار آن مواجه شد و نتیجه‌ای جز بی‌اعتمادی و زیان نداشت. پذیرش دوباره این دام‌ها، معنایی جز باز کردن دروازه‌های وابستگی ندارد. استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی که طی دهه‌ها مقاومت و خون‌دادن به دست آمده، با یک امضا و یک «مشوق» فریبنده بر باد می‌رود.

تاریخ نشان داده است که غرب، جز سلطه و تبعیت، چیز دیگری طلب نمی‌کند؛ هرگاه زبانی نرم به کار می‌گیرد، تنها برای پوشاندن چنگال‌های آهنین خود است. آنان که هنوز دل به چنین وعده‌هائی بسته‌اند، یا آگاهانه در پی بازتولید سرمایه‌داری وابسته‌اند، یا آن‌قدر دچار توهم «تعامل برابر» با غرب شده‌اند که منطق تاریخ را نادیده می‌گیرند.

تجربه‌های جهانی نیز همین درس تلخ و گویا را تأیید می‌کند. در آمریکای لاتین، کشورهای که به امید دریافت «مشوق»‌های فریبنده واشنگتن، تن به برنامه‌های شکننده «صندوق بین‌المللی پول» دادند، نه به رفاه، که به ورطه تورم‌های افسارگسیخته، خصوصی‌سازی‌های غارتگرانه دارائی‌های ملی، و در نهایت، فروپاشی کامل بافتار اجتماعی افتادند؛ گواه این ادعا، تراژدی آرژانتین است که همچون آزمایشگاهی زنده، نتایج ویرانگر تسلیم در برابر دیکته‌های نئولیبرالی را به نمایش می‌گذارد. در غرب آسیا، سرنوشت دولت‌هائی که رویای واهی هم‌پیمانی با غرب را در سر پروراندند، به مراتب شوم‌تر بوده است. برخی، چون عراق و افغانستان، مستقیماً به اشغال نظامی و تجزیه سرزمینی دچار شدند و حاکمیت‌شان در آتش تهاجم مستقیم امپریالیسم سوخت. دیگرانی چون برخی شیخ‌نشینان منطقه، اگرچه از گزند جنگ مستقیم در امان ماندند، اما در ازای امنیت ظاهری، به حکومت‌های دست‌نشانده و مطیع واشنگتن و تل آویو بدل گشتند و حاکمیت ملی خود را در معرض تعرض‌های مکرر و همه‌جانبه قرار دادند. حمله هوایی اسرائیل به خاک قطر که اخیراً با چراغ‌سبز واشنگتن و پشتیبانی لجستیکی لندن صورت گرفت، تنها یک نمونه کوچک اما بسیار گویا از این واقعیت است که برای اربابان غربی، حتی متحدان ظاهری نیز در مواقع لازم، شرکای قابل قربانی هستند. این فهرست مصیبت‌ها را می‌توان تا بی‌نهایت ادامه داد: از لیبی که به بهانه دموکراسی، نابود شد تا سوریه که به جرم مقاومت، در آتش جنگ نیابتی سوخت. نمونه‌ها فراوان است و همگی، همچون زنجیره‌ای به هم پیوسته، یک پیام مشترک و غیرقابل انکار را فریاد می‌زنند: اعتماد به غرب و پذیرش «مشوق»‌های آن، نه تنها سودائی پوچ، که همانا آغازی گریزناپذیر بر اسارت و تباهی است.

آنچه می‌تواند ایران را از این چرخه تلخ مصون بدارد، چیزی جز پایداری به تجربه تاریخی و اتکا به هشیاری تاریخی و عقلانیت نیست؛ عقلانیتی که می‌داند در منطق امپریالیسم، رابطه‌ای برابر با یک کشور مستقل وجود ندارد. تنها زبانی که غرب می‌فهمد، زبان قدرت و مقاومت و زور است. اگر ایران از مسیر استقلال و ایستادگی بازگردد، نه تنها دستاوردهای مقاومت یک ملت از میان می‌رود، بلکه جامعه دوباره به موقعیتی رانده می‌شود که در آن، هویت و اراده ملی گروگان قراردادهای نابرابر و وعده‌های توخالی قدرت‌های سلطه‌گر خواهد شد. بازگشت به چنین وضعیتی به معنای فراموشی خون‌هائی است که در راه آزادی و استقلال رخته شد، و به معنای انکار تمام رنج‌ها و ایستادگی‌هائی است که ملت برای شکستن زنجیر وابستگی بر خود هموار ساخت. تاریخ ایران نشان داده است که هر زمان در برابر غرب اعتماد بی‌محابا بر وعده‌های پرزرق‌وبرق بسته‌ایم، سرانجام جز تلخی

شکست و تلخکامی وابستگی نصیب‌مان نشده است؛ از قراردادهای استعماری قرن نوزدهم تا کودتای ۲۸ مرداد و حتی برجام نقض‌شده، و تله مذاکرات اخیر که منجر به تعرض نظامی اسرائیل توسط آمریکا و ناتو به کشور شد، هر تجربه‌ای مهر عبرتی بر این حقیقت زده است.

در چنین معادله‌ی خطر و تعیین‌کننده‌ای، نقش آگاهی عمومی و بیداری سیاسی توده‌های مردم به عنوان محور اصلی پاسداری از حاکمیت ملی ظاهر می‌شود. تاریخ مبارزات ضداستعماری به وضوح نشان داده است که هیچ ملتی صرفاً با تصمیم‌گیری هیأت حاکمه یا مانورهای دیپلماتیک در پشت درهای بسته سالن‌های مذاکره، قادر به حفظ و تعمیق استقلال واقعی خود نبوده و نخواهد بود. با این حال، پارادوکس بزرگ و آسیب‌زایی که در این مسیر وجود دارد، عدم اعتماد ساختاری حاکمیت به همین توده‌های مردم و عدم مشارکت دادن واقعی آنان در فرآیندهای سرنوشت‌ساز است. حاکمیتی که خود را «پرچمدار مبارزه با سلطه» می‌داند، اما در عین حال اراده و خرد جمعی ملت را به رسمیت نمی‌شناسد و آن را از دایره تصمیم‌سازی‌های کلان - اعم از اقتصادی، سیاسی و مسائل امنیتی - کنار می‌گذارد، در عمل بزرگ‌ترین مانع را بر سر راه تحقق یک جبهه متحد و قدرتمند ملی ایجاد می‌کند. این نگرش از بالا به پایین، که مردم را به مثابه رعایائی نابالغ می‌پندارد که تنها باید منویات حاکمیت را بپذیرند، نه تنها استعداد عظیم مردمی را به حاشیه می‌راند، بلکه خود به عاملی برای تضعیف مشروعیت و توان ملی در برابر فشارهای خارجی تبدیل می‌شود. استقلال حقیقی آنگاه در امان می‌ماند که توده‌های زحمتکش که ثروت جامعه را تولید می‌کنند، به مثابه صاحبان واقعی این مرز و بوم، نه تنها درکی ژرف و روشن‌گرانه از مفاهیم «منافع ملی» و «مصلحت جمعی» داشته باشند، بلکه خود، فعالانه و به صورت نهادینه، در تعریف و تحقق این منافع سهیم باشند. زمانی که حاکمیت، مجال مشارکت واقعی و نظارت مردمی را بر تصمیمات بزرگ فراهم نکند، چگونه می‌توان انتظار داشت که توده‌ها خطرات همیشگی «سلطه خارجی» را نه به عنوان یک تهدید انتزاعی، که به عنوان خطری ملموس و همیشگی برای زندگی و آینده خود بشناسند و برای مقابله با آن به‌پاخیزند؟

این بیداری جمعی است که به جامعه این توانایی را می‌بخشد تا هوشیارانه طرح‌های فریبنده دشمن را رصد کند، توطئه‌های نرم اقتصادی و فرهنگی را خنثی سازد و حاکمیت را در مسیر ایستادگی و مقاومت، مسئول و پاسخگو نگاه دارد. اما این امکان تنها در فضائی از اعتماد متقابل و امکان نقد و مشارکت آزادانه فراهم می‌آید. تنها ملتی که به خود آگاهی تاریخی و سیاسی دست یافته و حق تعیین سرنوشت خویش را در تمامی عرصه‌ها تجربه کند، می‌تواند اراده یکپارچه خود را به مثابه قوی‌ترین سد در برابر اشکال نوبین استعمار تبدیل کند و اجازه ندهد که استقلال به بهای «مشوق»‌های مقطعی یا وعده‌های توخالی به حراج گذاشته شود. بنابراین، تقویت این آگاهی‌های طبقاتی و میهنی، امری حاشیه‌ای نیست، بلکه جبهه اصلی نبرد برای حفظ هویت، آزادی و سرنوشت ملت است؛ نبردی که پیروزی در آن مستلزم... **ادامه در صفحه ۵**

حماس رهبر رهائی بخش مردم فلسطین بر ضد اشغالگری و تجاوز است

ریشه بحران سودان ... دنباله از صفحه ۱۰

نکرده ایم که جرج بوش پسر به هنگام ریاست جمهوری اش، بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورک، تهاجم و تجزیه کشورهای افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، لبنان، سومالی، سودان و ایران را در دستور کار خود -البته با شرکت رژیم صهیونیستی اسرائیل و ناتو- قرار داد. این سیاست تنها در ایران با شکست مواجه شد. از آن تاریخ، سودان نیز بیش از گذشته به صحنه تاخت و تاز امپریالیسم و ارتجاع محلی وابسته به آن تبدیل گشت، زیرا سودان یکی از بزرگترین کشورهای آفریقا است که رود نیل از آن به سوی کشور مصر جاری می شود. علاوه بر این سودان دارای منابع نفت، کروم، مس، سنگ آهن و به خصوص طلا می باشد. درعین حال سودان به علت دارا بودن ۸۵۳ کیلومتر مرز آبی و طبیعتا بندرتجاری، نقش پر اهمیتی در شمال آفریقا و کنترل دریای سرخ به عهده دارد. به همین جهت امپریالیسم آمریکا و متحدینش در منطقه، نظیر عربستانی سعودی، امارات متحده عربی، مصر، ترکیه و بویژه اسرائیل هر یک به سهم خود در جنگ ویرانگر سودان سهیم اند. نباید فراموش کنیم که کودتای نظامی سودان علیه عمر البشیر که بیش از ۳۰ سال در راس قدرت در این کشور قرار داشت در سال ۲۰۱۹ اتفاق افتاد و عبد الفتاح برهان فرمانده ارتش سودان شد.

همکاری اسرائیل با عبدالفتاح برهان فرمانده ارتش سودان تا حدی بود که حتی در سال ۲۰۲۰ به «توافق ابراهیم» منجر شد. لذا حکومت نظامیان سودان متکی بر امپریالیسم و صهیونیسم است. هم مصر که به جریان حیاتی آب رودخانه نیل وابسته است و هم دولت عربستان که طرف دیگر دریای سرخ را در اختیار دارد، با حکومت ژنرالها در سودان شمالی در پیوند نزدیک هستند. امارات نیز که در درجه اول کمر همت به غارت معادن عظیم این کشور بسته است، حامی پروپاقرص «نیروهای واکنش سریع» به رهبری محمد حمدان دقلو (حمید تی) است. امروز هم امپریالیسم، هم مصر و عربستان سعودی و هم امارات آتش بیار جهنمی بنام سودان هستند که دودش به چشم مردم بی دفاع و بی پناه این کشور می رود. جولان دشمنان سودان به حدی است که علاوه بر جنگ و غارت در سودان، ۲۸ پایگاه و آزمایشگاه شیمیایی و بیولوژیک بنا نهاده اند که به تولید باکتری های سیاه زخم، وبا، ابولا، و سایر ویروس ها مشغولند و از مردم سودان نیز به عنوان «موش های آزمایشگاهی» بی رحمانه سوء استفاده می کنند!

نسل کشی کنونی در غرب سودان بویژه در شهر «الفاشر» توسط «نیروهای واکنش سریع» (آر اس اف) تحت حمایت نظامی امارات را تنها می توان در چارچوب نظام سلطه نیابتی و سوءاستفاده خونین از اختلافات قبیله ای و قومی بررسی کرد. امارات نه تنها اسرائیل، این جنایتکار جنگی را به رسمیت می شناسد بلکه مبتکر پیوستن به توافقنامه استعماری «صلح ابراهیم» است. امارات با پرد پوشی نسل کشی اسرائیل در غزه، خود با حمایت «نیروهای واکنش سریع» در سودان به طور غیر مستقیم نسل کشی راه انداخته است.

از ۱۵ آوریل ۲۰۲۳ میان ... ادامه در صفحه ۶

غربی» یک توصیه تاکتیکی نیست، بلکه یک اصل راهبردی است: اصل پاسداری از استقلال ملی در برابر بازتولید وابستگی. «استقلال» نه یک شعار احساسی بلکه دست آوردی تاریخی است که تنها با مقاومت، با محاسبه ای عقلانی و با درک عمیق از منطق سلطه حفظ می شود. بازگشت به دامان غرب، یعنی بازگشت به دوران تحقیر؛ و ملتی که طعم استقلال را چشیده باشد، دیگر نباید و نمی تواند به عقب بازگردد.

امروز جهان در نقطه ای سرنوشت ساز ایستاده است؛ نقطه ای که در آن تناقضات دیرپای نظام سرمایه داری جهانی به آستانه انفجار رسیده و خطوط گسل ژئوپلیتیک آشکارتر از هر زمان دیگر خود را نشان می دهند. جهان در حال حاضر شاهد تقابل عینی میان امپریالیسم فرسوده و در حال افول آمریکا و قدرت های نوظهور ضدهژمونییک به رهبری چین، همراه با روسیه و دیگر قدرت های در حال برآمدن، است. آمریکا که دهها بر پایه قدرت مالی دلار، شبکه های نظامی ناتو و ابزارهای اقتصادی سلطه خود را بر جهان تحمیل کرده بود، امروز با بحرانی ساختاری روبه روست: بدهی عظیم مالی، فرسایش توان صنعتی، افول مشروعیت ایدئولوژیک لیبرال دموکراسی و ناتوانی در تحمیل اراده یک جانبه خود بر مناطق استراتژیک جهان. در برابر این قطب فرسوده، بلوکی در حال شکل گیری است که هرچند در ماهیت خود از منطق سرمایه داری و رقابت های امپریالیستی جدا نیست، اما با برهم زدن انحصار غرب، فضای تازه ای برای تنفس ملت های مستقل می آفریند. این تقابل را باید نه صرفا یک رقابت قدرت های بزرگ، بلکه یک دگرگونی بنیادین در توازن قوا دانست؛ دگرگونی ای که در آن انحصار قرن بیستمی آمریکا بر تجارت، انرژی، پول و امنیت جهانی رو به پایان است و نظم چندقطبی نوینی در حال زایش. چنین نظمی، با همه تناقضات و مخاطراتش، فرصتی تاریخی برای کشورهای تحت سلطه و نیمه پیرامونی فراهم می آورد تا از شکاف میان این دو قطب بهره گیرند، موقعیت خود را بازتعریف کنند و از حاشیه نشینی تاریخی خارج شوند. به همین اعتبار، ما این تقابل را مثبت ارزیابی می کنیم؛ نه از سر توهم به ماهیت روسیه یا چین، بلکه به این دلیل که همین تضاد، امکانی عینی برای بازسازی قدرت ملت های مستقل، بازیابی هویت سیاسی و اقتصادی آنان و گشودن راهی به سوی نظم «فرصت ساز» فراهم می سازد.

ایران اگر در این صف قرار گیرد، می تواند از یک موضوع حاشیه ای در معادلات جهانی به یک پاسخ تاریخی بدل شود؛ پاسخی به نظام نابرابر سرمایه داری جهانی، به سلطه مالی دلار، به جنگ های بی پایان و به تحقیر ملت ها. این چرخش به شرق اگر به مثابه ضرورتی استراتژیک و درک ماتریالیستی از روندهای جهانی پیگیری شود، استقلال و قدرت ملی را بطور نسبی تضمین خواهد کرد. هرگونه تردید یا بازگشت به وعده های غرب اما جز بازتولید وابستگی و تحقیر نخواهد بود. آینده از آن ملت هایی است که شهادت گسست از نظم کهنه و جرئت پیوستن به ساختن جهان نو را داشته باشند؛ و ایران امروز در آستانه چنین انتخابی تاریخی ایستاده است.*

چرخش به شرق، گسست از... دنباله از صفحه ۴

گذر از الگوی کهنه حکمرانی انحصاری و گشودن درهای تصمیم گیری به روی امواج خروشان مردم است. هرگاه ملتی فریب تبلیغات فریبنده غربی را خورده و چشم بسته به وعده های طلایی «رشد» اقتصادی وابسته، «رفاه» مصرفی وارداتی و «ادغام» در نظم تحمیلی به اصطلاح «جامعه جهانی» اعتماد کرده، نه تنها گامی به پیش برداشته، بلکه بار گرانی از بدهی، وابستگی و عقب ماندگی ساختاری را بر دوش نسل های آینده نهاده است. تاریخ معاصر جهان زیر سلطه، موزه زنده ای از این خیانت هاست؛ از برنامه های «تعدیل ساختاری» صندوق بین المللی پول که زیر نقاب کمک، اقتصادهای ملی را منهدم کرد تا طرح های «توسعه» بانک جهانی که به بهای فروش منابع ملی و حذف یارانه کالاهای اساسی به فقیرترین مردم تمام شد.

ماشین تبلیغاتی امپریالیسم، با سلاحی به نام «رسانه»، همواره کوشیده است چهره زشت سلطه اقتصادی و سیاسی خود را با آرایه های فریبنده ای چون «مدرنیته» (که در واقع همان غربی زده کردن اجباری فرهنگ هاست)، «حقوق بشر» (که ابزاری برای فشار انتخاب گیری و دخالت در امور داخلی کشورهاست) و «آزادی اقتصادی» (که در واقع یعنی آزادی کامل برای سرمایه امپریالیستی برای چپاول منابع بدون هیچ مانع حاکمیتی ملی) بزرگ و بازاریابی کند.

اما نتیجه عملی این ریاکاری بزرگ برای ملت های تحت ستم، هرگز رفاه و آزادی نبوده است. نتیجه واقعی، غارت سیستماتیک منابع طبیعی، نابودی صنایع بومی، تضعیف حاکمیت ملی تا حد یک دولت دست نشانده، و در نهایت، فرسایش کامل کرامت و هویت ملی بوده است. ادغام در جامعه جهانی» از نگاه غرب، به معنای ادغام در نظم اقتصادی تحت هژمونی آنان است.

این درس بزرگ تاریخ است که استقلال واقعی، هرگز در پای میز مذاکره با سلطه گران به دست نمی آید، بلکه با خوداتکایی، مقاومت و هوشیاری جمعی در برابر فریب مدرن آنان محقق می شود. از همین رو، آگاهی سیاسی مردم نه تنها سپری در برابر فریب های بیرونی است، بلکه تضمینی برای واداشتن حاکمیت به ایستادگی در برابر فشارهاست. ملت های آگاه می دانند که «استقلال» کالائی نیست که در بازار امپریالیسم خرید و فروش شود، بلکه دست آوردی است که تنها با مقاومت و همبستگی حفظ می گردد.

اگر این آگاهی تضعیف شود، سلطه گران نه از راه توپ و تانک، بلکه از مسیر جنگ روانی و اغوای فکری راه خود را به درون کشور باز می کنند و اراده ملی را در قالب قراردادهای توافق نامه های تحقیر آمیز به اسارت می گیرند.

بازگشت به مسیر وابستگی، معنایش نه فقط عقب نشینی سیاسی، که سقوط اخلاقی و تاریخی است؛ سقوطی که در آن یک ملت آینده خود را به بهای اندکی رفاه موقت و وعده های پوشالی می فروشد. در برابر چنین خطری، تنها سلاح واقعی مردم، هوشیاری تاریخی و بیداری سیاسی است؛ همان نیروئی که می تواند فریب را برملا کند، وعده را از تله بازشناسد، و سیاستمداران را به راه مقاومت و استقلال وادارد. از این رو، هشدار نسبت به «مشوق های

تئوری «مبارزه دو قطب ارتجاع»، تئوری صهیونیستی امپریالیستی برای تخطئه مبارزه ملی مردم است

ریشه بحران سودان ... دنباله از صفحه ۵

نیروهای مسلح سودان (اس اف ای) و «نیروهای پشتیبانی سریع» (آر اس اف). به رهبری «محمد حمدان دقلو» (حمید تی) که مورد حمایت مستقیم امارات متحده عربی است، جنگ خونینی در گرفته است. طبق گزارش سازمان ملل تا آخر اکتبر ۲۰۲۵ بیش از ۲۰ هزار نفر کشته شده اند. حتی برخی از منابع آگاه محلی تخمین کشته شدگان را رقم ۱۳۰ هزار نفر اعلام کرده اند.

فاجعه انسانی در شهر «الفاشر» به اوج خود رسیده است. تنها طی دو روز (از ۲۴ تا ۲۶ اکتبر) ۲۰۰۰ غیر نظامی در این شهر کشته و ۲۶ هزار نفر آواره گشته اند. روز یکشنبه ۲۶ اکتبر، پس از ۵ ماه محاصره، بالاخره شهر «الفاشر» سقوط کرد و تحت کنترل نیروهای (آر اس اف) درآمد. «عبد الفتاح البرهان» فرمانده ارتش سودان اعلام کرد که عقب نشینی از «الفاشر» اقدامی راهبردی برای جلوگیری از کشتار بیشتر شهروندان به دست «نیروهای واکنش سریع» که تمام هنجارهای بین المللی را نقض می کنند بوده است. «الفاشر» آخرین پایگاه ارتش سودان در پنج ایالت «دارفور» بود که مانند ۴ ایالت دیگر سقوط کرد. الفاشر پایتخت ایالت دارفور شمالی و دارای اهمیت راهبردی بالایی است. این شهر بخاطر هم مرز بودن ایالت «دارفور» با چاد و لیبی و دسترسی به شمال سودان یک مرکز تجاری و لجستیکی به شمار می آید و برای دریافت کمک‌های بشردوستانه نیز پایگاه مهمی بود. دارفور به خاطر موقعیت ژئولیتیکی و وسعتی که دارد می تواند به پایگاهی برای دولت موازی نیروهای واکنش سریع تبدیل شود، که پیامد های جدی برای تجزیه مجدد سودان، به نفع کشور امارات و هم پیمانان غربی اش بویژه امپریالیسم آمریکا خواهد داشت. بیم آن می رود که سودان به دلیل مداخلات غارتگران خارجی، به خصوص امارات، به یک میدان درگیری ژئولیتیکی و اقتصادی سنگدلانه و ضدانسانی تبدیل شود.

جالب اینجاست که امارات «شمشیر را از رو بسته است» و مقاصد غارتگرانه خود، برای تسلط بر معادن طلا، زمین های کشاورزی، بنادر و حتی تصمیم گیری حکومتی در سودان را پنهان نمی کند! ۹۰٪ از تولید طلای این کشور از طریق دارفور-لیبی-دبی، به امارات قاچاق شده و از طریق شرکت های صوری در سیستم بانکی این کشور پول شویی می شود. لازم به ذکر است از همین منبع مالی، تسلیحات و تجهیزات (آر اس اف) در جنگ با دولت سودان تامین می شود. غارتگران جنایتکار امارات هزاران هکتار زمین حاصلخیز در سودان را در اختیار گرفته و به دنبال توسعه آن نیز هستند. این در حالی است که مردم جنگ زده دارفور به علت قحطی و گرسنگی به مرگ محکوم شده اند. بی جهت نبود که حکومت چپاولگر و جبار امارات با انعقاد یک قرارداد ۶ میلیارد دلاری توسعه بندر «ابوعمامه» و ایجاد به اصطلاح یک منطقه آزاد-قبل از شروع جنگ اخیر- عملاً کنترل بنادر را در انقیاد خود گرفته است. این ترفند غارتگرانه شبکه های عمده تجارت خارجی سودان را بطور کامل در اختیار امارات، جهت حفظ

سلطه اش بر کشور سودان، قرار داده است. علاوه بر این، بانک های سودان نظیر بانک «خارطوم» و بانک «خلیج فارس» به مراکز پول شویی پول های غارت شده از سودان تبدیل شده اند.

در این رابطه آنچه که به وضوح خود نمایی می کند رقابت میان دو قدرت منطقه، یکی عربستان سعودی، که از ارتش سودان پشتیبانی می کند و دیگری امارات، که از «نیروی های واکنش سریع» (آر اس اف) حمایت می کند، می باشد. در این میان آن کس که بهای توطئه های این تبهکاران را با خون و جان خود می پردازد مردم سودان هستند. جنگ داخلی سودان ابعاد بس فاجعه آمیزی به خود گرفته است. جان ۳ و نیم میلیون سودانی به خاطر قحطی در خطر است. «مارتین گریفیت» مقام ارشد حقوق بشر سازمان ملل معتقد است: «فکر نمی کنم تا به حال در هیچ کجای دنیا چنین تعدادی به خاطر قحطی در معرض خطر مرگ قرار گرفته باشند.»

گسترش گورستان ها در منطقه دارفور و خشونت های منتج به نسل کشی که ویژگی اصلی جنگ داخلی در سودان است، نوک کوهی از رنج بشری در این کشور است حتی در مقایسه با سایر درگیری ها در جهان با هیچ یک از آنها قابل قیاس نیست. از زمان آغاز جنگ داخلی در آوریل ۲۰۲۳ بیش از ۱۵ میلیون سودانی مسکن و ماوای خود را ترک کرده اند. هم اکنون از هر ۸ آواره در جهان یک نفر سودانی است. تعداد کودکان در میان آنها از هرجای دیگر جهان بیشتر است.

چین با سیاست «اکمرند و راه» از نفوذ رو به گسترش و سیاسی- اقتصادی مهمی در آفریقا برخوردار است. افکار عمومی مردم آفریقا از سیاست های چین حمایت می کنند. چینی ها هم اکنون با یک میلیارد دلار سرمایه گذاری در پالایشگاه ها در کرانه های دریای سرخ، متضرر ناآرامی های اخیر خواهند بود و ادامه کارشان به امنیت و پایان تنش ها بستگی دارد. چین با یک میلیارد دلار بزرگ ترین سرمایه گذار در سودان است. چین، روسیه و تا حدودی اروپا خواهان آرامش سودان هستند، زیرا میلیاردها دلار در آنجا سرمایه گذاری کرده اند در حالی که آمریکا فقط ۲۰۰ الی ۳۰۰ میلیون دلار در آنجا سرمایه دارد. برهم ریختن سودان از منظر استراتژیک به نفع آمریکاست زیرا از نفوذ روسیه و چین و حتی رقیبش اروپا می کاهد.

ارزیابی وضعیت سودان را باید در متن مبارزه این اوضاع مورد بررسی قرار داد. قربانیان آن مردم این کشورند که سرنوشتشان با دست صهیونیسم و امپریالیسم، با توسل به اغتشاش و بی ثباتی در شاخ آفریقا به وضعیت سوریه و لیبی بدل می شود. سیاست ایجاد بی ثباتی و اغتشاش از شگردهای امپریالیسم آمریکاست. حزب ما خواهان کاهش تنش، حفظ تمامیت ارضی سودان و خروج نیروهای خارجی از این کشور است. مردم سودان محقند سرنوشت خویش را با دست خود و در مبارزه با استعمارگران کهنه و نو تعیین کنند. نسل کشی کنونی سودان در خدمت مستقیم این بازیگران بی رحم و چپاولگر است. ایجاد بی ثباتی، تفرقه افکنی و ایجاد اغتشاش، از شگردهای امپریالیسم آمریکا و متحدینش در جهان است و حوزاین نیست.*

تشدید بحران در کارائیب ... دنباله از صفحه ۱۰

ونزوئلا - یک عملیات مبارزه با مواد مخدر نیست فقط کافی است نگاهی اجمالی به توقیف های انجام شده توسط گارد ساحلی ایالات متحده در اقیانوس آرام، منطقه ای که تقریباً ۹۰ درصد مواد مخدر از کلمبیا و مکزیک از آن طریق به ایالات متحده منتقل می شود، ببینیم تا متوجه شویم که چنین تلاش نظامی در کارائیب کاملاً غیرضروری است. محموله های مواد مخدر در آنجا از نظر کمیت، حاشیه ای و ناچیز هستند، همانطور که حتی تجزیه و تحلیل های DEA (اداره مبارزه با مواد مخدر ایالات متحده آمریکا) نشان می دهد.

بر کسی پوشیده نیست که ترامپ تحت پوشش «مبارزه با قاچاق مواد مخدر»، تغییر رژیم در ونزوئلا را دنبال می کند. کارزار ادعایی مبارزه با مواد مخدر در آمریکای لاتین در حقیقت معادل همان ادعای کاذب بوش در مورد سلاح های کشتار جمعی در عراق علیه صدام حسین است. اعلام جنگ علیه کشور ونزوئلا نیز همانند حمله خونین به عراق و لیبی به خاطر علاقه امپریالیسم آمریکا به منابع طبیعی آن است و نه مبارزه با مواد مخدر.

طبق گزارش های متعدد، غیرنظامیان در این منطقه در حال آموزش استفاده از سلاح هستند. ببینیم که این «نظامی سازی مردمی» در شرایط فعلی چه نقشی ایفا می کند؟

ادغام جمعیت غیرنظامی در ساختارهای شبه نظامی - چه در مناطق شهری، شهرک ها یا سایر جوامع - از دکتترین «دفاع ملی یکپارچه» (!!!) پیروی می کند که بیش از یک قرن است وجود دارد.

این گزارش ها تلاش می کنند تا با استفاده از زبانی جنجالی و اغلب نژادپرستانه، حمایت گسترده مردم از فراخوان های بسیج عمومی در کشور ها، بویژه ونزوئلا را بی اعتبار سازند.

برخلاف ادعاهای کاذب آمریکا و هم پیمانان غربی اش که در ونزوئلا مردم را با فریب و زور به استخدام ارتش در می آورند، فراخوان های بسیج عمومی دولت ونزوئلا پایه قانونی دارد: فرمان شماره ۳۵۶۰ از سال ۲۰۰۵ و قانون ثبت نام و خدمت سربازی برای دفاع ملی یکپارچه در سال ۲۰۱۴ مبنای قانونی داشته و یک وظیفه ملی است. بنابراین، بسیج و آموزش شهروندان ونزوئلایی نه از روی ناچاری و زور، و نه چیز تازه ایست، و مطمئناً، آنطور که دول غربی امپریالیستی وانمود می کنند، غیر قانونی هم نیست! گزارش هایی در رسانه ها منتشر شده مبنی بر اینکه مادرور به آمریکا نفت و طلا پیشنهاد داده است!

ببینیم که این ادعاها چقدر معتبر هستند: آنها به سختی قابل اعتماد هستند و هدفشان ایجاد تفرقه در درون دولت و ایجاد بی اعتمادی بین کاراکاس و مهمترین شرکای آن در محور چندقطبی اوراسیا است. علاوه بر این، این گزارش ها بر پایه های مبهمی بنا شده اند، به منابع غیرقابل تأیید متکی بوده و فاقد هرگونه مدرک قابل تأییدی هستند.

چنین پیشنهاد ادعایی از نظر رویه ای نیز بی معنی خواهد بود. این امر تا حدی به دلیل وجود یک بسته تحریمی چندلایه است که مانع از توافق فرضی از این نوع می شود و به این ... ادامه در صفحه ۷

دست امپریالیسم، صهیونیسم و متحدان تروریستان از ایران کوتاه باد!

تشدید بحران در کارائیب... دنباله از صفحه ۶

دلیل است که تولید نفت ونزوئلا به طور مداوم در رابطه با شرکای منطقه بریکس در حال افزایش است. در ونزوئلا، اغلب از اصطلاح «جنگ روانی» استفاده می‌شود. در واقع دستکاری رسانه‌ای برای تدارک حمله نظامی موضوع بحث است.

کاملاً واضح است که تلاش برای به دست گرفتن کنترل روایت‌ها، تشدید فضای اطلاعاتی کشور و خسته کردن شناختی مردم با پر کردن رسانه‌ها با محتوایی درباره تحرکات نظامی ادعایی وجود دارد. محتوایی که اغلب نادرست یا برگرفته از زمینه‌های ساخته و پرداخته عوامل امپریالیسم و خودفروختگان سیاسی است، که عمداً برای ایجاد تصور تهاجم قریب‌الوقوع استفاده می‌شود.

در اینجا یک رویکرد حساب‌شده وجود دارد. و در عصر اطلاعات که با ربات‌ها، کنترل «الگوریتمی» شبکه‌های اجتماعی و هوش مصنوعی مشخص می‌شود، نیازی نیست برای تصور گروه‌های هدفمندی که روزانه محتوا منتشر می‌کنند، به داستان‌های علمی تخیلی متوسل شوید.

با توجه به ظهور هوش مصنوعی، روزانه محتوایی را منتشر می‌کنند تا بر روانشناسی جمعی ونزوئلایی‌ها تأثیر بگذارند، البته به نفع امپریالیسم آمریکا و به زیان دولت ونزوئلا.

در بحبوحه این درگیری، یک زن ونزوئلایی جایزه صلح نوبل را دریافت کرد. در حالی که در اروپا مورد تجلیل قرار گرفت، واکنش‌ها در آمریکای لاتین شدیداً انتقادی بود. این تضاد است که در اکثر کشورهای جهان بویژه در خود ونزوئلا بوضوح درک می‌شود.

جایزه دادن به «اریا کورینا ماچادو» تأثیر تفرقه‌انگیز و قطبی‌کننده‌ای داشت، قوی‌تر از هر جایزه دیگری در عصر حاضر، البته، جایزه اواما نیز جنجال‌هایی را برانگیخت، اما به نظر می‌رسد این جایزه خانم خودفروخته گوی سبقت را ربوده است.

آری این جنجال و یا بهتر بگوییم این مضحکه از همه آنها پیشی گرفته است. واکنش مثبت در اروپا مطمئناً با الگوهای استعماری بیان شده به شخصیت «ماچادو» مرتبط است: زنی سفیدپوست از خانواده‌ای ثروتمند، با مواضع سیاسی که به اصطلاح «ماموریت متمدن‌سازی» اروپا را ستایش می‌کند، و نتایج اخیر آن یعنی نسل‌کشی در غزه و شخم زدن این منطقه توسط اسرائیل، با کمک کل کشورهای غربی نیز مورد تایید علنی اوست.

با این حال، در آمریکای لاتین، این جایزه با تلخی مواجه شد. این جایزه به عنوان تلاشی برای تطهیر سیاستمداری تلقی شد که حرفه خود را بر اساس درخواست‌های تحریم‌های مخرب و مداخله نظامی امپریالیسم آمریکا، که دودش بطور عمد به چشم مردم ونزوئلا می‌رود بنا کرده بود.

این امر نه تنها نگرانی‌هایی را در مورد کاهش نمادین ارزش این جایزه در بین خوش‌بینان ایجاد کرده است، بلکه در این زمینه، بسیاری به درستی معتقدند که این جایزه نه تنها راه را برای حمله به ونزوئلا هموار و آن را توجیه پذیر می‌کند بلکه کل قاره را به خطر می‌اندازد. طبیعتاً مردم ونزوئلا، چه در داخل و چه در خارج

نگرانند که تهدیدهای فزاینده، عزیزانشان را به خطر بیندازد. این موضوع همچنین به محتوای مرتبط با جنگ که در بالا به آن اشاره شد، مربوط می‌شود که باعث ایجاد ترس و ناامنی در داخل و خارج از کشور شده است.

هرچه جنگ اطلاعاتی و روانی شدیدتر باشد، اضطراب عمومی در مورد آینده نزدیک بیشتر می‌شود.

هم اتحادیه اروپا و هم «جامعه بین‌المللی» در تثبیت وضعیت بین‌المللی به عنوان پایه‌ای برای توسعه اقتصادی و سیاسی، منافع مشترکی دارند.

اما تشدید درگیری نظامی در ونزوئلا، که یکی از مهمترین مناطق گازی و نیز بزرگترین ذخایر نفتی جهان را داراست پیامدهای جهانی ویرانگری خواهد داشت - به ویژه برای اتحادیه اروپا که به شدت به قیمت انرژی و زنجیره‌های تأمین آن وابسته است. جنگ احتمالی در کارائیب بحران اقتصادی جهان، بویژه در اتحادیه اروپا را به شدت افزایش خواهد داد و گریانشان را خواهد فشرد.

همسویی اروپا با واشنگتن در کارائیب خطرات پیش پای اروپا را به شدت افزایش خواهد داد.

گرچه واقع‌بینان، اقدامات ایالات متحده در آمریکای لاتین و سراسر جهان را با نگرانی انتقادی عمیق می‌نگرند، سران ناپینای کشور های اروپای ناتو، ابصارخود را به دست امپریالیسم آمریکا داده اند تا آنها را بیش از پیش در منجلاب بحران فرو برد. همان اتحادیه اروپایی که به شدت به قیمت انرژی و زنجیره‌های تأمین وابسته است.

آگاهی از اینکه همسویی با واشنگتن خطرات بیشتری دارد تا مزایا، می‌بایست اروپا را قانع کند که نقش منتقدانه‌ای در قبال آمریکا ایفا کند و به سمت جنوب جهانی بگردد.

جهانیان اقدامات ایالات متحده در آمریکای لاتین و سراسر جهان را با نگرانی تلقی می‌کنند.

با این حال، سکوت اروپا یک موضع بالقوه همدستانه است که باعث تشدید تنش و بحران است. هر انسان عاقلی می‌پندارد که اروپا و «جامعه بین‌المللی» باید منافع ژئوپلیتیکی و ثبات انرژی خود را بر منافع ایالات متحده اولویت دهد، ولی اروپا کماکان با طناب امپریالیسم آمریکا مشغول رفتن به ته چاه است!!*

آزمایش‌های جدید... دنباله از صفحه ۱۰

پایند بوده و هستند. ایالات متحده نیز همانطور که قبلاً اشاره شد، آخرین بار در سال ۱۹۹۲ آزمایش هسته‌ای انجام داد.

بدون تردید منظور ترامپ از بیان «سایر کشورها»، اشاره به آزمایش‌های موشکی اخیر روسیه است که یک هفته پیش، مسکو از پرواز آزمایشی موفقیت‌آمیز موشک کروز «بوروستنیک» خبر داد که سوخت آن توسط یک راکتور هسته‌ای کوچک تغذیه می‌شود. به همین دلیل گفته می‌شود که برد این موشک عملاً نامحدودی است و به واشنگتن نیز خواهد رسید!

دو روز بعد، مسکو آزمایش اژدرهای زیرآبی «پوزیدون»، که آن هم با سوخت هسته‌ای کار می‌کند، را تأیید کرد. با این حال، هر دو آزمایش مربوط به سیستم‌های پرتاب

موشک بودند که به‌طور منظم انجام می‌شوند و نه آزمایش هسته‌ای که ترامپ جنگ افروز مزورانه مدعی آن است! آنچه ترامپ در بیانیه خود دنبال می‌کند، درحقیقت کوشش عبثی است تا آزمایش‌های هسته‌ای آینده در صحرای «نواد» ی آمریکا را توجیه کند.

به گفته ناظران، اعلامیه ترامپ بیشتر یک پیام سیاسی است. «فرانک ساور»، متخصص سلاح‌های هسته‌ای در دانشگاه ارتش (بونودسور در شهر مونیخ)، می‌گوید:

«دیگر نیازی به آزمایش‌های هسته‌ای زیرزمینی واقعی نیست.» و سپس اضافه می‌کند: «از آخرین آزمایش ایالات متحده در سال ۱۹۹۲، سه آزمایش هسته‌ای بزرگ ایالات متحده که ایمنی و قابلیت اطمینان زرادخانه ایالات متحده را حفظ کرده‌اند، در درجه اول با انجام شبیه‌سازی‌ها با رایانه‌ها، با کارایی بالا انجام شده است.»

علاوه بر این، آزمایش‌های به اصطلاح «تحت شرایط بحرانی» می‌در حال انجام هستند که در آنها پلوتونیوم کمتری نسبت به مقدار مورد نیاز برای یک واکنش زنجیره‌ای هسته‌ای استفاده می‌شود.

اگر برخی از کارشناسان واقعا برای توجیه آزمایش‌های جدید تلاش می‌کنند، استدلال‌های آنها می‌تواند حداکثر توسعه طرح‌های جدید کلاهک باشد.

با این حال، از دیدگاه نظامی، ایالات متحده لزوماً به کلاهک جدید نیاز ندارد. برخی از دانشمندان این سوال را مطرح می‌کنند که آیا یک زرادخانه قدیمی باید در شرایط دنیای واقعی آزمایش شود یا خیر. اما «ساور» معتقد است که این موضوع در محافل کارشناسی بسیار بحث‌برانگیز است. او مطمئن است که این یک سیگنال سیاسی است.

ولی حزب ما معتقد است که از میلیتاریسم افسارگسیخته و جنگ افروزی امپریالیسم آمریکا نشأت می‌گیرد.

به گفته ساور، زمان‌بندی این آزمایش‌ها در رابطه با آزمایش‌های سیستم پرتاب موشک روسیه نشان می‌دهد که ترامپ مستقیماً به بوروستنیک و پوزیدون واکنش نشان می‌دهد. البته در رسانه‌های غربی چنین وانمود می‌شود که ترامپ آزمایش سیستم‌های پرتاب را با کلاهک‌ها اشتباه می‌گیرد و یا نشان دهنده درک نادرست است، که در تغایر کامل با واقعیت است.

این تصمیم ترامپ نشان از جنگ افروزی دارد و پس به هر حال، هیچ چیز در آزمایش‌های سلاح‌های هسته‌ای به سرعت اتفاق نمی‌افتد.

«ساور» توضیح می‌دهد: «ریک آزمایش کاملاً مجهز به سال‌ها آمادگی نیاز دارد.» اگر ایالات متحده واقعاً در آینده نزدیک آزمایش‌هایی انجام دهد، بیشتر جنبه نمایشی خواهد داشت تا تحقیقی.

مخالفان سلاح‌های هسته‌ای، هم در ایالات متحده آمریکا و هم در جهان، عمیقاً نگران هستند.

«قاپیان هینز»، یک متخصص دفاعی در موسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک مستقر در لندن، نیز فرض را بر این می‌گذارد که به این زودی‌ها آزمایش‌های سلاح‌های هسته‌ای در ایالات متحده انجام نخواهد شد. در عوض، او معتقد است که «آزمایش‌های «تحت بحرانی» که در آنها هیچ واکنش زنجیره‌ای هسته‌ای رخ نمی‌دهد، شبیه‌سازی‌های مجازی یا صرفاً آزمایش سیستم‌های پرتاب وجود خواهد داشت.» هینز به اظهارات ترامپ اشاره می‌کند و می‌گوید: «می‌خواهد به کشورهای دیگر - مانند روسیه و چین - برسد و آزمایش‌های هسته‌ای انجام دهد.» (!!!)

کمپین بین‌المللی ناپودی ... ادامه در صفحه ۸

آزمایش‌های جدید... دنباله از صفحه ۷

سلاح‌های هسته‌ای (ICAN) که در سال ۲۰۱۷ جایزه صلح نوبل را دریافت کرد، به شدت نگران است. سیاستمدان، رئیس دفتر آلمانی این کمپین، به درستی می‌گویند: «این اعلام، تلاشی بسیار تهاجمی از سوی دونالد ترامپ برای استفاده از سلاح‌های هسته‌ای کشتار جمعی به عنوان یک ابزار سیاسی است.»

این واقعیت که کشورهای دارای سلاح هسته‌ای تا قبل از قرارداد منع آزمایش، به تنهایی، بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۲، بیش از ۴ میلیون انسان را به بیماری‌های سرطانی دچار ساختند، گویای دامنه فاجعه‌ایست که ترامپ قصد انجام آن را دارد.

یک کارشناس نظامی به نام آقای «زاور» با نگرانی می‌گوید: «مسابقه تسلیحات هسته‌ای جدید در حال انجام است.»

به این ترتیب به نظر می‌رسد تابوی منع آزمایش سلاح‌های هسته‌ای در حال فروپاشی است.

برخی از کارشناسان معتقدند که از اوایل سال ۲۰۱۳، گزارش‌هایی از فعالیت در سایت‌های آزمایش در چین، روسیه و ایالات متحده وجود داشته که به خوبی در تصاویر ماهواره‌ای مستند شده بودند.

چین هم می‌تواند دوباره در جو آزمایش کند.

«زاور» توضیح می‌دهد که از نظر قانونی، ایالات متحده، چین و روسیه علیرغم توقف آزمایش‌ها، مجاز به انجام آزمایش هستند.

او می‌گوید:

«قرار بود پیمان جامع منع آزمایش‌های هسته‌ای تا پایان دهه ۲۰۰۰ تمام آزمایش‌های هسته‌ای را به طور کامل ممنوع کند.» اما ایالات متحده و چین هرگز این پیمان را تصویب نکردند و از همین رو روسیه نیز در سال ۲۰۲۳ تصویب آن را پس گرفت.

از آنجایی که ایالات متحده و روسیه ممنوعیت آزمایش محدود و قدیمی‌تری را به رسمیت شناختند، فقط مجاز به آزمایش‌های زیرزمینی هستند.

از سوی دیگر، چین از نظر تئوری می‌تواند دوباره در جو آزمایش کند، که برای محیط زیست و مردم بسیار خطرناک است. «ال سردینگز»، کسی است که ترامپ برای مدیریت زرادخانه هسته‌ای منصوب کرده است.

«براندون ویلیام»، افسر سابق نیروی دریایی، معاون وزیر امور خارجه و رئیس آژانس ملی انرژی اتمی، یک آژانس نیمه مستقل در وزارت انرژی، است. ویلیام در شهادت خود در کنگره اظهار داشت که مدل‌های محاسباتی و نتایج آزمایش‌های غیر هسته‌ای را کافی می‌داند.

نیویورک تایمز همچنین روز پنجشنبه ۳۰ اکتبر نوشت که آزمایش‌های هسته‌ای در گذشته توسط وزارت انرژی، که سلاح‌های هسته‌ای را توسعه و تولید می‌کند، انجام شده است و نه توسط وزارت جنگ که ترامپ وظیفه انجام این آزمایش‌ها را بر عهده گرفته است.

و این نشانه آشکاری است از سیاست جنگ افروزانه ترامپ به مثابه نماینده هارترین جناح‌های امپریالیسم آمریکا.*

زنده باد انقلاب سوسیالیستی اکتبر

در چنین روزی ۷ نوامبر ۱۹۱۷، انقلاب اکتبر سوسیالیستی در روسیه آغاز شد. در این روز کمیته‌های اعتصابی که بعدها شورا نام گرفتند توانستند تحت رهبری حزب بلشویک با شعار «همه قدرت به شوراها» قدرت سیاسی را از دولت موقت بگیرند.

ویژگی‌های این انقلاب، پیروزی و سپس سربرآوردن ضد انقلاب و احیای سرمایه داری در شوروی:

یکم: انقلاب شکوهمند اکتبر شوروی، جهان سرمایه و تمامی نظم کهن را لرزاند و به وحشت مرگ انداخت. پیروزی‌های حزب بلشویک، تحت رهبری لنین و حکومت جوان شوروی، منظره بین‌المللی را دگرگون ساخت. امید امپریالیسم به پیروزی ضدانقلابیون داخلی برآورده نشد. لشکرکشی چهارده دولت امپریالیستی و سرمایه‌داری علیه جمهوری جوان و بنیان‌کن شوروی، بی‌نتیجه ماند. ارتش‌های متجاوز خارجی در جنگ با نیروی انقلابی ارتش سرخ، یکی پس از دیگری شکست می‌خوردند و این شکست‌ها آنها را به جنون و امیدادشت. برای مبارزه با نخستین کشور سوسیالیستی نقشه‌های طولانی و توسل به هر سلاح مرگ‌باری لازم می‌آمد. اما به‌رغم تمام این توطئه‌های امپریالیستی و جنون‌آمیزموقف به برانداختن حکومت شوروی نه‌گشتند و دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان پیروزمند سوسیالیسم به مدت سی سال به عظیم‌ترین دست‌آورد‌های بشری نائل آمد.

در ۱۰۸ سال پیش نظم نوینی در جهان پدید آمد. نظمی که از نظر اقتصادی به استثمار انسان از انسان پایان می‌داد و از نظر سیاسی طبقاتی را به قدرت می‌رسانید، که مورد بهره‌کشی قرار گرفته و در زمره ستم‌کشان بودند. در ۱۰۸ سال پیش تاریخ به مرتجعین، که زندگی در تجملات خویش را از بدیهیات می‌دانستند، فرمان ایست داد و به زحمت‌کشان اعلام کرد، توقف ممنوع! دیگر نمی‌شود به سبک و سیاق سابق مردم را به اسارت درآورد، مالکیت خصوصی را تقدیس کرد و با جنگ‌های خانمان‌سوز میلیون انسان را آواره و بیچاره نمود. در ۱۰۸ سال پیش بلشویک‌ها در روسیه قدرت سیاسی را به کف آوردند و تنها به این اعتبار که قدرت سیاسی اساس هر انقلاب و تحولی است. انقلابی که در روسیه صورت گرفت، یک انقلاب سوسیالیستی بود.

قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، عده‌ای که خود را «مارکسیست» جا زده بودند و تفسیری غیرانقلابی و غیرطبقاتی از مارکسیسم ارائه می‌دادند، بر این نظر بودند که باید از طریق پارلمانی قدرت سیاسی را به کف آورد و به نظم پارلمانتاریسم بورژوازی کردن نهاد. آنها با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شرط هر تحول سوسیالیستی در کشور مخالف بودند و از این

نظریه مارکس و انگلس دفاع نمی‌کردند. آنها مارکسیسمی می‌خواستند که به دهان بورژوازی مزه بدهد. لنین، مارکسیسم را با شرایط زمان خود انطباق داد و برای نخستین بار در مقابل چشمان حیرت‌زده جهانیان نشان داد که پاره‌نگان، بی‌چیزان، ستم‌کشان، انسان‌هایی که هرگز به حساب نمی‌آمدند، هیچ‌بودگان به یکبار همه چیز شده‌اند. مکتبی در جهان به پیروزی رسیده است که انسانیت را بر اساس پول و سرمایه و تملک، محک نمی‌زند.

انقلاب اکتبر می‌آموزد که لنینسم چیزی جز تفسیر انقلابی و تحول مارکسیسم در عصر زوال امپریالیسم نیست. لنینسم ایده‌های اساسی مارکسیسم را که دشمنان وی آنرا تحریف می‌کردند و به طاق نسیان می‌سپردند، از منجلاب اپورتونیسیم و سازش طبقاتی بیرون کشید، آنرا جلا داد و به همه نشان داد که مارکسیست‌های واقعی چه کسانی هستند.

این است نقش تاریخی انقلاب دوران‌ساز و کبیر اکتبر.

دوم: دشمنان انقلاب که نه‌توانستند در مقابل قدرت انقلاب مقاومت کنند، بعد از آن به تحریف دست‌آوردهای انقلاب پرداخته و سعی کردند آن را بی‌اعتبار کنند. مبارزه خروش‌چف با «کیش شخصیت استالین» و دروغ‌های وی در مورد بنیان‌گذار ساختمان سوسیالیسم در شوروی، در حقیقت به زیر پرسش بردن جامعه سوسیالیستی و تفسیر لنینی از ساختمان سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا بود. استالین فرد نبود مظهر دیکتاتوری پرولتاریا و معمار ساختمان سوسیالیسم در طی سی سال بود. استالین بود که قوانین اقتصاد سوسیالیستی را در شوروی با توجه به تجربه دیکتاتوری پرولتاریا، تدوین کرد و تحت عنوان «مسایل اقتصاد سوسیالیستی» منتشر نمود. حمله به استالین، حمله به سوسیالیسم، حمله به انقلاب اکتبر، حمله به مارکسیسم - لنینسم بود و هست. این است که روزیونست‌ها که درهم‌دستی با خروش‌چف، لنینسم را به دورافکنند و شمشیر خویش را برای «زدودن کیش شخصیت استالین» ازغلاف بیرون کشیدند، مشروعیت آن را ندارند که از انقلاب اکتبر دفاع کنند. دفاع روزیونست‌ها از انقلاب اکتبر، صرفاً جنبه ظاهری و برای خاک‌پاشیدن به چشم فریب‌خوردگان است

بدون برخورد به دست‌آوردهای سی ساله دوران دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه، بدون برخورد به جریان‌های ضدانقلابی تروتسکیستی، بدون برخورد به نظریات ضدانقلابی خروش‌چفستی و اصلاحات بورژوازی کاسیگین و برژنف ادعا در مورد حمایت از انقلاب اکتبر و تجلیل از آن سخن پوچی است.

زنده باد انقلاب سوسیالیستی اکتبر شوروی! *

تشکیل اتحادیه مستقل کارگری حق مسلم همه کارگران ایران است!

ولادیمیر زلنسکی، رئیس جمهور اوکراین همدست و همداستان دزدان و غارتگران

صدای آنها شبیه شخصیت‌های یک رمان جنایی است: «شوگرمن»، «پروفسور»، «چه گوارا» و «اتورا»، نام‌های مستعار افراد واقعی، مقامات دزد و غارتگر عالی رتبه سابق یا فعلی اوکراین هستند. «دفتر ملی مبارزه با فساد اوکراین»، «نابو» (NABU) فایل‌های صوتی ضبط شده‌ای، از جمله نام‌های مستعار فوق را منتشر کرده است که در آنها می‌توان شنید که آنها در مورد طرح‌های رشوه خواری در بخش انرژی و پولشویی میلیون‌ها دلاری صحبت می‌کنند. به گفته بازرسان، این گروه دزد و جنایتکار کنترل شرکت انرژی دولتی Energoatom را به دست گرفته است. یکی از فایل‌های صوتی ضبط شده حتی به طرح‌هایی برای اختلاس وجهی اشاره می‌کند که در واقع برای ساخت «موانع ایمنی» در تأسیسات انرژی در نظر گرفته شده بودند.

«خائن و غارتگران»

اسناد فاش شده، به ویژه با توجه به حملات گسترده اخیر روسیه به زیرساخت‌های انرژی اوکراین، خشم عمومی را نسبت به این خائن و غارتگر برانگیخته است.

بر این اساس، انتقادات تندی نیز از درون ارتش مطرح می‌شود. یک افسر بنام «میکولا ملنیک» در فیس‌بوک نوشت: «افرادی که در زمان جنگ اختلاس می‌کنند خائنین و غارتگرانی هستند که باید به عوض اینکه با هواپیماهای خودشان به دور دنیا پرواز کنند در گودال‌ها بنشینند.»

یک سرباز ساده به نام «بوهدان بوتکوچ» نیز نظر مشابهی دارد: «جنگ‌ها اینگونه شکست می‌خورند. وقتی طمع، کوتاه‌بینی و حماقت رهبری، قهرمانی بهترین بخش مردم را نابود می‌کنند.»

«ویتالی شابونین» رئیس سازمان مبارزه با فساد اوکراین یعنی مرکز مبارزه با فساد است. به گفته «نابو»، رهبر این جنایتکاران، «تیمور میندیچ» با نام رمز «کارلسون» است. برخلاف همدستانش، او هرگز سمت دولتی نداشته است، اما از زمان فعالیتش در صنعت سرگرمی، دوست صمیمی و شریک تجاری سابق ولودیمیر زلنسکی محسوب می‌شود! گفته می‌شود میندیچ، مانند سایر مظنونین، به خارج از کشور گریخته است.

او در تابستان - در بحبوحه تلاش رئیس‌جمهور برای محدود کردن اختیارات آژانس‌های مبارزه با فساد - برای عموم مردم شناخته شد. تحقیقات پلتفرم «اوکراینسکا پراودا» در آن زمان نشان داد که زلنسکی در محافل نزدیک در آپارتمان میندیچ، که مستقیماً در کنار آپارتمان رئیس‌جمهور واقع شده است، درباره مسائل محرمانه (بخوان دزدی‌ها) بحث کرده است!

اختلاف بر سر آژانس «مبارزه با فساد»

طبق گزارش‌های رسانه‌ها، «نابو» ممکن است به عنوان بخشی از تحقیقات، آپارتمان را شنود کرده باشد.

ویتالی شابونین، رئیس مرکز مبارزه با فساد، می‌گوید: «انتشار این ضابطه‌ها دلیل واقعی حملات شدید دفتر ریاست جمهوری به نابو بود.» شابونین می‌گوید: «تنها تحت فشار شرکای غربی و از طریق اعتراضات گسترده در کیف بود که حفظ استقلال آژانس در آن زمان ممکن شد. در غیر این صورت، این تحقیقات هرگز تکمیل نمی‌شد.»

این یکی از بزرگترین رسوایی‌های فساد در اوکراین از زمان ریاست جمهوری زلنسکی است. «سهابونین» می‌گوید رشوه‌خواری در مناقصات عمومی از جمله رایج‌ترین شیوه‌های فساد مقامات اوکراینی است که به راحتی اجرا می‌شود و در طول سال‌ها به کمال خود رسیده است! با این حال، برخلاف موارد قبلی، این مورد شامل صنعتی است که ماه‌ها هدف اصلی حملات روسیه بوده است.

فیلم‌های «انفجاری» بیشتر!

اینکه آیا خود رئیس‌جمهور از این وقایع مطلع بوده یا اینکه آنها پشت سر او اتفاق افتاده‌اند، هنوز افشا نشده است. اما سهابونین معتقد است که چنین فساد سیستماتیک فقط با حمایت سیاسی در بالاترین سطح (بخوان زلنسکی) امکان‌پذیر است. بنابراین، می‌توان تصور کرد که برخی از افراد درگیر رشوه و دزدی با آگاهی قدرت دولتی عمل کرده‌اند.

«سرهی رودنکو»، دانشمند علوم سیاسی و زندگینامه‌نویس زلنسکی، باور این موضوع را دشوار می‌داند که زلنسکی، که پارلمان، دولت و سرویس‌های امنیتی را کنترل می‌کند، از اینکه چه کسی صدها میلیون دلار را در کشورش به جیب می‌زند، بی‌خبر بوده باشد! حتی اگر او چیزی نمی‌دانسته، این موضوع به طور جدی توانایی او در حکمرانی را زیر سوال می‌برد. زلنسکی مسئولیت سیاسی محیط اطرافش را بر

عهده دارد، همان محیطی که روز به روز، به طور فزاینده‌ای اقتدار او را تضعیف می‌کند. رودنکو می‌گوید: «او هرگز از اعتمادی که زمانی به او اجازه یک شروع تازه و واقعی را می‌داد، استفاده نکرد. حتی اگر اکنون تیم خود را به طور اساسی بازسازی کند و علیه فساد اعلام جنگ کند، بازیابی اعتماد از دست رفته برای اولین بسیار دشوار خواهد بود.» رودنکو معتقد است که شانس انتخاب مجدد زلنسکی بسیار کم است. و درست به همین دلیل است که زلنسکی از انتخابات (مثل جن از بسم الله) می‌ترسد، از آن فراری است و مانع انجام آن می‌شود.

«ویتالی کولیک»، دانشمند علوم سیاسی، دیدگاه نرم تری دارد. او هنوز نمی‌خواهد به طور قطعی سرنوشت سیاسی زلنسکی را قضاوت کند، زیرا هر رسوایی می‌تواند به شکل غیرمنتظره رخ دهد. البته، آنچه تا کنون بر ما شده، اولین قسمت از یک سریال جدید است. کولیک می‌گوید: «اینکه روند امور چگونه پیش رود، بستگی به سرعت پیشرفت تحقیقات و مهم‌تر از همه، به آنچه که در فایل‌های صوتی است و هنوز منتشر نشده است دارد. باید آنها را شنید تا بتوان قضاوت کرد.»

تاکنون، تنها بخش کوچکی از تقریباً ۱۰۰۰ ساعت فایل صوتی علنی شده است. به گفته بازرسان، این پرونده همچنین شامل تخلفاتی در بخش‌های دفاعی است.

کولیک این احتمال را رد نمی‌کند که انتشار فایل‌های صوتی با مشورت ایالات متحده هماهنگ شده باشد. به هر حال، این ایالات متحده بود که در سال ۲۰۱۴ بعد از کودتایی که در اوکراین انجام داد، بر تأسیس آژانس مبارزه با فساد اصرار داشت و از نزدیک بر کار آن نظارت دارد! به این ترتیب، نه تنها امکان سهیم بودن ایالات آمریکا در این فساد منتفی نیست، بلکه از آن به عنوان اهرم فشار بیشتری علیه زلنسکی، که از سازش با مسکو امتناع می‌کند نیز سود خواهد برد.

آنچه مسلم است این رسوایی نه تنها برای کشور اوکراین تحقیرآمیز به شمار می‌آید بلکه پایه‌های دولت زلنسکی را لرزان تر از همیشه خواهد کرد.

کولیک می‌افزاید:

«این رسوایی احتمالاً موضع کیف در مذاکره را تضعیف می‌کند و برعکس برای ولادیمیر پوتین برگ برنده‌ای به شمار می‌آید.» رهبر کرملین از بی‌ثباتی داخلی اوکراین بسیار خوشنود است.*



مقالات توفان الکترونیکی شماره ۲۳۲ آبان ۱۴۰۴

را در تارنمای توفان مطالعه نمائید!

توفان الکترونیکی در اول هر ماه میلادی منتشر می‌شود!

ایران جمهوری اسلامی نیست، ایران میهن ماست و باقی خواهد ماند

Workers of all Countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the Party
of Labour of Iran

No.309 December 2025

ریشه بحران سودان در عملکرد استعماری امپریالیسم است

کشور سودان که ابتدا بخشی از کشور مصر بود، از اوایل قرن ۱۹ تحت سلطه استعمار انگلستان قرار گرفت. ملت سودان از همان دوران تا کنون در مبارزه با غارتگران و عوامل داخلی آنها بسر می برد.

در سال ۱۸۸۵ ملت سودان قادر گشت، بعد از یک نبرد خونین با استعمارگران انگلیسی استقلال خود را به کف آورد. اما دیری نپایید که استعمار پیر انگلستان با کمک مصری ها در ۱۸۹۸، قادر گشت که پس از یک کشتار وحشیانه، استقلال ملت سودان را از کف آنها بریاند.

انگلستان از همان زمان با پیروی از اصل تفرقه بینانداز و حکومت کن، سنگ بنای تقسیم سودان به بخش جنوبی و شمالی به دست رهبران مسیحی این کشور، علیه اعراب مسلمان را بنا نهاد. چه جدایی شمال و جنوب، و چه درگیری های خونین کنونی در دارفور در غرب سودان، که تا امروز ادامه دارد، دنباله همان سیاست جنایتکارانه امپریالیسم انگلستان است.

پس از جنگ جهانی دوم انگلستان دیگر «آقای جهان» نبود. بلکه آمریکا، که از جنگ دوم جهانی قدرتمند بیرون آمده بود، جای او را گرفت. فراموش... ادامه در صفحه ۵

تشدید بحران در کارائیب به نفع کیست؟

از ابتدای ماه اوت، تلاشی برای راه اندازی مجدد «کمپین فشار حداکثری» علیه ونزوئلا که مشخصه اولین دولت دونالد ترامپ بود، صورت گرفته است. برخلاف کمپین اول که امپریالیسم آمریکا با هدف خفه کردن اقتصادی از طریق تحریم ها علیه بخش نفت ونزوئلا و حمایت از یک دولت موازی غیرقانونی صورت گرفته بود، این نسخه جدید تأکید بیشتری بر ارتش و فشار نظامی دارد.

قصد امپریالیسم آمریکا، با تقویت حضور نظامی در کارائیب، قتل های فراقضایی در آنجا و لفاظی های تهدید آمیز، فشار حد اکثری برای فروپاشی سیاسی دولت ونزوئلا و در نتیجه تغییر رژیم در این کشور است. گرچه این نقطه عطف هنوز محقق نشده است ولی تردیدهایی را در مورد اینکه آیا واقعا عزمی برای ریسک کردن یک حمله نظامی فاجعه بار وجود دارد یا خیر، ایجاد کرده است.

اگرچه ونزوئلا مرکز ثقل ژئوپلیتیکی حضور نظامی ایالات متحده در کارائیب است، اما نمی توان کتمان کرد که این منطقه از ملاحظات ژئواستراتژیک وسیع تری برخوردار است، مانند محاصره کارائیب برای اعمال فشار بر دولت هایی که مناسباتشان با ایالات متحده آمریکا متشنج است. علاوه بر این بخاطر پس گیری منطقه به عنوان یک حوزه نفوذ انحصاری امپریالیسم آمریکا و از این طریق مهار قدرت اقتصادی و تجاری رو به رشد چین نیز می باشد.

آیا، این فعل و انفعالات وسیع نظامی، آنطور که ترامپ به کذب ادعا می کند یک عملیات مبارزه با مواد مخدر است؟!

بدیهی است که استقرار ناوشکن ها، کشتی های تهاجمی آبی، خاکی و یک زیردریایی هسته ای - در کنار سایر واحدهای نظامی تهاجمی نظیر ناوگان تهاجمی PUS در سواحل... ادامه در صفحه ۶

آزمایش های جدید سلاح های هسته ای امپریالیسم آمریکا

بعد از جنگ جهانی دوم ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۹۲ مشغول آزمایش سلاح های هسته ای بود که بعد از عقد قرارداد بین المللی منع آزمایش های سلاح های هسته ای از ادامه این کار بازماند. اکنون اعلام غافلگیرکننده دونالد ترامپ مبنی بر اینکه او بلافاصله آزمایش های جدید سلاح های هسته ای را آغاز خواهد کرد، نگرانی های جهانی را برانگیخته است. اندکی پیش از دیدار با شی جین پینگ، رئیس جمهور چین در کره جنوبی، ترامپ در TruthSocial نوشت که به وزارت دفاع، که آن را به وزارت جنگ تغییر نام داده بود، (!!!دستور داده است تا آزمایش ها را «بر همان اساس» که سایر کشورها انجام داده اند انجام دهد!!

منظور این عنصر جنگ افروز کدام سلاح ها و دقیقاً کدام آزمایش ها و در چه کشوری و... هنوز مشخص نیست.

واقعیت اینست که به غیر از کره شمالی، هیچ کشوری از سال ۱۹۹۲ سلاح های هسته ای آزمایش نکرده و نمی کند.

«آزمایش سلاح های هسته ای آزمایشی است که برای سنجش میزان کارایی و قدرت آنها انجام می شود. طبیعی است که اکثر کشورهایی که سلاح اتمی دارند اقدام به آزمایش هسته ای می کنند.

بسیاری از کشورها در سال ۱۹۶۳ قرارداد محدود منع آزمایش هسته ای را امضا کردند. قرارداد جامع منع آزمایش هسته ای در سال ۱۹۹۲ از طرف بسیاری از کشورهای دارای سلاح اتمی امضا شد. بر پایه این قراردادها کشورها متعهد می شوند که از آزمایش اتمی در روی زمین، زیر آب و در فضا خودداری کنند.

اما آزمایش در زیر زمین مجاز است. اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۰، بریتانیا در ۱۹۹۱، آمریکا در ۱۹۹۲ و چین و فرانسه در ۱۹۹۶ آخرین آزمایش زیرزمینی هسته ای کشور خود را انجام دادند. هند و پاکستان و کره شمالی این قراردادها را امضا نکرده اند. هند و پاکستان در ۱۹۹۸ و کره شمالی در ۲۰۱۶ آخرین آزمایش های اتمی خود را انجام داده اند.» (منبع: ویکیپدیا)

قدرت های هسته ای آشکارا به تعلیق چندین دهه ای آزمایش های هسته ای... ادامه در صفحه ۷

P.O. Box 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Internet: www.toufan.org

Internet: www.toufan.de

POSTBANK

BIC:DEUTDE33 29

Bank Account No.: 396/8392680

IBAN: DE70 5507 0324 0839 268060

سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیست های صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

حقی به عنوان حق اشغال وجود ندارد. اسرائیل رژیم صهیونیستی، کودک کش، جنایتکار و اشغالگر است